بسم الله الرحمن الرحیم

سه شنبه 20/01/92

جلسه 864

بحث در آیه لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها بود که استدلال شده بود با آن بر برائت، به این تقریب که اطلاق این آیه شامل حکم می شود وایتاء حکم هم که به ایصال حکم است به مکلف، پس حکمی که ایصال نشده به مکلف خدا نسبت به آن تکلیف نمی کند یعنی آن حکم منجز نمی شود بر مکلف.

که ما جواب دادیم که ظاهر ما آتاها مفعول به است، درحالی که اگر تطبیق شود بر حکم می شود مفعول مطلق، و جمع بین مفعول به و مفعول مطلق عرفی نیست، و ایتاء ظهوری هم در جامع بین اقدار بر فعل و اعطاء مال و ایصال حکم ندارد، ظاهر ایتاء ایتاء تکوینی است که همین اعطاء قدرت بر فعل می شود یا اعطاء مال در مورد خود آیه شریفه، اما اگر بخواهد ایصال حکم اراده بشود باید ایتاء در معنای جامعی استعمال شود که این خلاف ظهور عرفی است.

در تعلیقه بحوث پذیرفته اند که این آیه دلالت بر برائت نمی کند ولی فرموده اند که این "ما" مفعول مطلق است، چون تکلیف یعنی ایجاد کلفت، لذا مفاد آیه این می شود که لا یوجد الله کلفة لنفس الا کلفة آتاها، اگر می خواست این ما آتاها مفعول به باشد باید با باء متعدی می شد لذا شما در اصول به انسان می گوئید مکلف وبه آن فعل می گوئید مکلف به، و در آیه چون باء ندارد پس ما مفعول به نیست بلکه مفعول مطلق است، ولی در عین حال ایتاء کلفت به معنای همان توانمند کردن انسان است نسبت به تحمل انجام یک فعل ربطی به بحث بیان ندارد تا بشود برائت شرعیه.

اقول: این فرمایش ناتمام است، زیرا ما استعمالات زیادی آوردیم که خود فعل مکلّف است مثل هل کلفوا المعرفة، کلفوا الحج، کلف الصلاة، کلف الصوم، کلفوا ما یطیقون، وما بین استعمالات عرفی با اصطلاحات علمی نباید خلط کنیم.

علاوه خود آیه قرینه دارد که آیه مفعول مطلق نیست بلکه مفعول به است، چون قبلش آمده "ومن قدر علیه رزقه فلینفق مما آتاه الله لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها، آن فلینفق مما آتاه الله به قرینه سیاق با این لا یکلف الله نفسا الا ما آتاها یکی است وقتی او مفعول به شد این هم مفعول به است.

مضافا به اینکه لو سلّمنا که ما آتاها مفعول مطلق است اما چرا مفعول مطلق را کلفت می گیرید؟ مگر مفعول مطلقِ تکلیف می شود کلفت؟، تکلیف یعنی ایقاع فی الکلفة مفعول مطلقش هم باید بشود ایقاع فی الکلفة نه خود کلفت، باید بشود لا یکلف الله نفسا یعنی لا یوقع الله نفسا فی کلفة الا ایقاعا فی کلفة که این ایقاع فی الکلفة را به مکلف ایتاء کرده است نه اینکه خود آن کلفت را به مکلف ایتاء کرده است او که مفعول مطلق نیست، اگر ایقاع فی الکلفة بشود مفعول مطلق ایتاء ایقاع فی الکلفة به اعلام و بیان هست، چون ایقاع فی الکلفة یعنی ایجاب صوم مثلا که ایتاء آن با اعلام و بیان آن است، ( بله ایتاء خود کلفت به اقدار است) معنا ندارد که بگوئیم ما آتاها مفعول مطلق است ودر عین حال بگوئیم کلفة مفعول مطلق است.

پس ما در آیه مفعول به است واین شامل تکلیف وحکم مجهول نمی شود.

یمکن ان یقال: این اشکالها با توجه به خود آیه قابل قبول است ولی روایاتی که در ذیل این آیه وارد شده معلوم می شود که مربوط به بحث برائت هم هست، در کافی جلد 1/394 به سند صحیح نقل می کند از حمزة بن محمد الطیار عن ابی عبد الله علیه السلام: ان الله احتج علی الناس بما آتاهم و عرفهم، گفته می شود که این روایت آیه را اینجور معنا کرد که ایتاء را با تبیین و تعریف منطبق دانست، در روایت محمد بن حکیم دارد که: قلت لابی عبدالله علیه السلام المعرفة من صنع من هی؟ قال من صنع الله لیس للعباد فیها صنع که این روایت را توضیح خواهیم داد، در روایت عبد الاعلی دارد قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَصْلَحَكَ اللَّهُ هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَنَالُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ قَالَ فَقَالَ لَا قُلْتُ فَهَلْ كُلِّفُوا الْمَعْرِفَةَ قَالَ لَا عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ- لٰا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا وُسْعَهٰا وَ لٰا يُكَلِّفُ اللّٰهُ نَفْساً إِلّٰا مٰا آتٰاهٰا.

این روایت عبدالاعلی که ظاهرا سندش هم صحیحه است چون تا عبدالاعلی که سند صحیح است واین عبدالاعلی هم که مولی آل سام است که ثقه است و اگر هم إبن أعین هم باشد که قطعا ثقه است.

اما تقریب استدلال: لایکلف الله نفسا الا ما آتاها را حضرت تطبیق فرمود بر اینکه علی الله البیان، فرمود علی الله البیان لایکلف الله نفسا الا ما آتاها.

فانه یقال: اتفاقا این روایات به نفع ماست و نشان می دهد که این آیه مربوط می شود به تکلیف به غیر مقدور، امام در این روایات می خواهد بفرماید که معرفت بدون اینکه خدا وسائلش را فراهم کند ممکن نیست برای انسان، (اللهم عرفنی نفسک اللهم عرفنی رسولک اللهم عرفنی حجتک) تا خدا تعریف نکند امکان معرفت برای مردم نیست، حالا معرفة الله مطابق فطرت است اما معرفة النبی و الامام بدون اینکه خدا هدایت کند و براهین قاطعه بگذارد مثل معجزات تا به وسیله آنها امام وپیامبر را بشناسیم امکان ندارد معرفت آنها، لذا در همان روایت محمد بن حکیم داشت که: المعرفة من صنع الله لیس للعباد فیها صنع، در روایت عبدالاعلی دارد که: هل جعل فی الناس اداة ینالون بها المعرفة؟ فقال لا، مردم امکان معرفت ندارند علی الله البیان لایکلف الله نفسا الا وسعها، تا خدا بیان نکند أمر به معرفة النبی والامام أمر به غیر مقدور است، بعدش هم گفته لا یکلف الله نفسا الا ماآتاها، این روایت اتفاقا دلیل بر این استکه حضرت می خواهد بفرماید که قبل از بیان خدا أمر به معرفة النبی والامام أمر به غیر مقدور است وخدا أمر به غیر مقدور نمی کند وبعد دو تا آیه را حضرت خواند.

اما آن روایت حمزة بن محمد الطیار که ان الله احتج علی الناس بما آتاهم وعرفهم، غیر از همین اشکال که عرض کردیم که اگر بدون تعریف خدا أمر به معرفت کند أمر به غیر مقدور است، علاوه امام که اشاره به آیه نکرده است بلکه کلام مستقلی است.

اگر هم دلالت این روایات تمام بود و ما آز آنها برائت شرعیه می فهمیدیم استدلال به آیه نبود بلکه استدلال به روایات بود.

هذا تمام الکلام فی الآیات وقد تحصل مما ذکرنا عدم آیة تدل علی البرائة الشرعیة.

برخی آیات هستند که به آنها استدلال شده بر برائت شرعیه که چون جوابش آسان بود مطرح نکردیم:

مثل: آیه "قل لا أجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه الا ان یکون میتة او دما مسفوحا او لحم خنزیر".

 گفته اند که خدا به پیامبر یاد داده طریقه استدلال را که بگوید من دلیل بر حرمت نمی بینم پس مجازم در ارتکاب همینکه لا أجد دلیلا علی الحرمة.

اقول: اولا: عدم وجدان النبی دال علی عدم وجود البیان، بخلاف عدم وجداننا فانه لایدل علی عدم وجود البیان، وربطی به ندیدن ما ندارد.

ثانیا: پیامبر اشکالش این است که چرا حرام می کنید غیر از این چیزهایی را که خدا حرام کرده است، پس بحث در این نیست که عملا احتیاط بکنید یا نکنید، ما اصلا عمومات حل داریم در اطعمه، بلکه بحث در این است که پیامبر می فرماید شما که یک چیزهایی را حرام می کنید که من در آنچه که وحی شده آنها را نمی بینم چرا شما آنها را حرام می کنید و تشریع می کنید؟ قل آلله إذن لکم أم علی الله تفترون، فلا یرتبط هذه الآیة بالبرائة.

یا آیه: "فما لکم ان لا تأکلوا مما ذکر اسم الله علیه وقد فصل لکم ما حرّم علیکم". بعضی ها گفته اند خدا می گوید وقتی من حرامها را به شما گفته ام پس چرا چیزهای دیگر را نمی خورید؟ پس معلوم می شود که غیر از مواردی که حرمتش برای مردم بیان شده مردم می توانند مرتکب شوند.

اقول: این آیه ربطی به برائت ندارد، بلکه می گوید وقتی خدا حرامها را برای شما بیان کرده تفصیلا ومثلا آن حیوانی که با بسم الله ذبح می شود داخل در آنها نیست پس شما دلیل بر حلیت دارید (چون این دال بر حلیت است بالعموم، نه به اصالة الحل) چرا نمی خورید؟ چرا چیزی را که خدا حلال کرد شما حرام می کنید؟ این معنای آیه است، نه اینکه بگوید چرا در شبهات تحریمیه قبل از وصول بیان بر حرمت فلان گوشت احتیاط می کنید وتمسک به برائت نمی کنید، بلکه اینها همه در مقام ردع از تشریع است که قالوا هذا حلال وهذا حرام کما اشار الیه فی هذه الآیة: وَ قالُوا هذِهِ أَنْعامٌ وَ حَرْثٌ حِجْرٌ لا يَطْعَمُها إِلاَّ مَنْ نَشاءُ بِزَعْمِهِمْ وَ أَنْعامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُها وَ أَنْعامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا افْتِراءً عَلَيْهِ سَيَجْزيهِمْ بِما كانُوا يَفْتَرُون، خداوندَ این را رد می کند.

فلا یدل هذه الآیات ایضا علی البرائة الشرعیة.

ادامه جلسه 864

الروایات الدالة علی البرائة الشرعیة

1- حدیث الرفع:رفع ما لا یعلمون

فتارة یبحث فی سند وأخری فی دلالته:

اما السند:

حدیث رفع به اشکال مختلفی بیان شده است:

الف: رفع عن أمتی ثلاث خصال، که در آن ما لایعلمون نیامده است.

ب: رفع عن أمتی تسعة داریم که صدوق در خصال وتوحید نقل می کند که در کتب أربعه نیامده، رفع عن أمتی تسعة الخطاء والنسیان وما اکرهوا علیه وما لایطیقون وما لایعلمون وما اضطروا الیه والحسد والطیره والتفکر فی الوسوسة فی الخلق ما لم ینطق بشفه، البته در کافی این را به شکل مرسل نقل کرده می گوید حسین بن محمد عن محمد بن احمد النهدی رفعه عن ابی عبد الله علیه السلام، اما با سندی که صدوق ذکر کرده فقط در خصال وتوحید آمده است.

ج: در نوادر داریم که: وضع عن أمتی ست خصال، که در او هم مالایعلمون آمده است.

د: در تحف العقول هم می گوید قال رسول الله صلی الله علیه وآله رفع عن أمتی تسعة.

ما ابتدا سند این حدیث را بررسی کنیم چون بحث سند این حدیث به اشکال مختلفش مهم است کسانی مثل آقای خوئی آخرش کما اینکه در نوار درسی اش هست گفته اند حدیث رفع سند صحیح ندارد ولذا به حای آن متوسل شده اند به حدیث حجب گفته سند او صحیح است، ولی سیأتی که سند حدیث حجب أضعف است، آقای سیستانی هم ظاهرا سند حدیث رفع را قبول ندارد.

ما ابتدا سند رفع عن أمتی تسعة را بررسی کنیم، مشکل سند آن این است که روایت تحف العقول که مرسل است، روایت کافی مرفوع است، می ماند نقل صدوق که در او دو مشکل هست:

مشکل اول: در سند دارد احمد بن محمد بن یحیی العطار عن سعد بن عبدالله، این احمد بن محمد بن یحیی العطار پسر محمد بن یحیی العطار است، ولی بر خلاف پدرش که معروف است که از اجلاء هست این پسر معروف نیست که از اجلاء باشد، هیچ توثیق خاصی هم از قدماء در موردش نیامده است.

مشکل دوم: این استکه در این حدیث دارد عن حریز عن ابی عبد الله علیه السلام، وکشی در رجال نقل می کند از عیاشی از محمد بن عیسی بن عبید از یونس بن عبد الرحمن انه قال: لم یسمع حریز عن ابی عبد الله علیه السلام الا حدیثا او حدیثین، ولذا اکثر نقلهای بلا واسطه ی حریز عن أبی عبد الله علیه السلام مرسلند، لذا باید این دو اشکال را در اینجا جواب بدهیم،

قبل از بیان این دو اشکال نکته ای در رابطه با کتاب تحف العقول نقل کنم:

نکته: برخی به این نتیجه رسیده اند که مراسیل در کتاب تحف العقول که همین حدیث رفع از آنها است معتبرند، چون در دیباجه تحف العقول آمده است: انما أسقطت الأسانید تخفیفا وایجازا وان کان اکثره لی سماعا فتاملوا یا شیعة امیر المومنین ما قالت ائمتکم وتلقّوا ما نقله الثقات عن السادات علیهم السلام، می گویند صاحب تحف العقول که از اجلاء اصحاب است می گوید تلقوا بالقبول ما نقله الثقات عن السادات علیهم السلام، یعنی توثیق عام کرده اسناد تحف العقول را ولی به خاطر ایجاز حذف کرده است.

اقول: این مبنا درست نیست، ما نفهمیدیم که این تعبیر وتلقّوا بالقبول ما نقله الثقات ظهور داشته باشد در اینکه می خواهد بگوید که احادیث من رواتش ثقات هستند، بلکه دارد نصیحت می کند مخاطبینش را که ای شیعه آنچه را که ثقات از سادات علیهم السلام نقل کرده اند قبول کنید نشوید مثل کسانی که احادیث اهل بیت علیهم السلام را شنیدند وقبول نکردند، نه اینکه بخواهد بگوید آنچه را که من در تحف العقول نقل می کنم به واسطه ثقات است، همچنین ظهوری ندارد.

فقط می توانید بگوئید که وقتی صاحب تحف العقول به صورت جزمی می گوید که امام صادق علیه السلام فرمود کذا معلوم می شود که لابد مدرک معتبری داشته والا قول به غیر علم نمی کرده است، که این را توضیح خواهیم داد.